

C-189

Vol - 1

مختصر نماز که از عهد محمدت پادشاه کنگرانی که مشهور به اخبار و انوار سلطنت و سلاطین و از دربار
تعلی الخضر علی محراب و افحات صبا الفکس با مقام کبار و حسن و کمال
و مملکت و دین نظم و نسق نشان و در یارند و نشان باشد و در باره شایسته
بود و بنده را بیدار می خوان طعانی بهمت و لا اله الا الله
بر کمال شرف و در حال امر و تمویض صاحب قریه محمد و در عهد پادشاهان قات مفصله
نایب مستوط بهار شایسته نشان داشت و انکه بسیر افتاد برین کجاست و در سیر کند و در نقد
و اینست و بیاضی نصف اخبار اگر چه معلوم و در آید و در عیال پدر کارد و بنده که در بار

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بجد و بسیار سوزنا را بارگاه حضرت رسالت و احد بر حق و خالق مطلق برکت یکتا بر
نقدش گوناگون عالم را به محوره وجود و در بعضی لایزال حال و برخی لایزال مطلق برکت

و احد برکت و تبارک و تعالی

و گفت بر قدری حکمتش نوع است با لایزال بر مخلوقات

که در هر نوع و نظام سلسله مراتب و مساوات و این نوع باقی است بر سلسله و بر یک

صلوات و صفای او و اولاد علی بن ابی طالب و اولاد و اولاد و اولاد

محمدرضا و برکت و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک

فصل و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک

حاجت و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرست و تذکره اول شاهی بنام شاهرخ
تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان
محمد باقر شاه

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

11

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

189

تذکره بنیرشیر گویان
تذکره بنیرشیر گویان

سیدمان محمد علی خان میرزا پادشاه
سید پیران محمد علی خان میرزا پادشاه

۳۱ دکن ہندوستان کی تاریخ و تفسیر

... و ذکر سلطان محمد معظمی در این کتاب است و تعالی علیه السلام و علی اهل بیتهم و درود بر آن

الایمان الحقانہ شیریں و خوش

آبِ حیاتِ حلیہ سے درست

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سر دفتر اراضی خواجه سردار سلطنت

نزد الفقار خان و آنجا زینار عثمان فرمود به راست بایند (۵)

بازگشتی متعارف معانی فرخ بزرگوار است

طفر مصل عبد الصمد خان بن سردار سکھان و مولانا غوث سکر و مفتی امان خان

۴. بهجت نمودن از منزل امام حسن علی بن علی بن ابی طالب علیه السلام و رفتن به منزل امام حسن علی بن علی بن ابی طالب علیه السلام و رفتن به منزل امام حسن علی بن علی بن ابی طالب علیه السلام

و کلمات و فہم ۱۱ معانی نمودن از مراد لایزال و نامیر شریعت و حکم و ہدایت

از خطای دست و پایش از دور و کوی و شاه و از غفور و بر آنکس و در حلقه مرسته از نورش
و فراموشی از دست او از غفور و مرسته و از مریدت با فضل و سوره زجه و بر کمان
از ملک و در میان و منور و منور و مرسته و از نور و در دست و از راه
که باطل و مجید و نام و در میان و در کابل و با مادرش و منور و در میان و در میان
خان و با مادرش که نشسته در میان و در میان و با مادرش و در میان و در میان
درش و بجای و با مادرش و در میان و در میان و با مادرش و در میان و در میان

الفاروق سر لعل

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر بهر کسی که در کمال حق سران

امیر تمسک بر کمال حق سران و در خدمت شیر خوار از لای نوران از آن جگر خان که بدم
و هم جلدی بود بر سر من برد و بمقتضای شجاعت و از آن لای نورانی بود و ما بجز

عالی تر از من نیست و من که به جگر خان از آن لای نورانی بود و ما بجز

کرده در کونین فرزند است و این لای نورانی است چون در کونین صاحب نوران در دست یکی

بود پس این که باز در کونین است و منصفی است و منصفی است و منصفی است

طالع بود و منصفی است و منصفی است و منصفی است و منصفی است

و منصفی است و منصفی است و منصفی است و منصفی است

سعاد و البر و خوار و ذم و تحقیر ایشان و خواران و عوارضین و کذا و یا بجان و غار و طعن زندان

و کما و و بار بکسر و مهر و دم و کما بستان و ذر بستان و کما بستان و کما بستان

و خبر و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان و کما بستان

[illegible]

محمد علی بن محمد باقر شاهین هر شش روز در روز یکشنبه در شهر قزوین
 جان بر سر پهلوی کسی نموده بازده سال و با او در این مدت محبت و درازگفت
 کرده و در این مدت سلطان احمد میرزا عمری خود در خدمت عالم آمد و فتح سمرقند کرد
 از آنجا که مشیت بر آن رفته بود که کشورند و سنائی به بر نواد فرمایند به فرمودی که بعضی
 تسلط بر این و در ممالک نواد و در نشست با چهار در سمرقند در خندان رسد
 با حضور و بمکتب و غفرانست و در اینجا کمال آرد و در هر مقامی خود انوین از انوین
 که او بر عهد از آن میرزا این احوال یک میرزا این سلطان ابو سعید میرزا عم زاده و بارگاه
 منجه از آن در غرض است و اینترای نموده و هر مقامی که خواست و در کمال پیش میبرد
 حکومتی در این وقت و با بر ملا استقلال کنند که در این کمال و در این کمال
 میکنند بهر حال که در کمال بود که خانان کیلانی نشان شاه اسماعیل صفوی که شمال محمد خان
 شهبانی مورد شکست از روی از روی و با خبری که گریه به شکست خان را موقوف
 کنیزش طهر تیغ آید و در این کمال و در این کمال و در این کمال و در این کمال
 و در این کمال و در این کمال و در این کمال و در این کمال و در این کمال و در این کمال

[illegible]

همه در این وقت که سید مستجاب کرد و در طریقی تنگ قرار داشت یک نازکی
شکر باریق تبارید است که در غلبه میان نموده مورد آفرینهای است
بگوشت عظیم فری سوار شده و در محو که در در معانی غیله آن کوه نشان تنگی در انتخاب
کرده براق و سید که در تبار بر می راندند و خوفت پیکر آن در شد جوی و جوی
جوی بر طوک میدیدند و صفو و مظلوم می بیکاهفت سپهرای مغلان که کامی حسی خاور
بیشک ندیده بودند خورده شش می نورانی وقت در خوفت بار شاه بیدار
شکر باریق خود و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
بر تمام آن خود و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
نورانی خطی که در در خور و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
منظم شدند بار شاه و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
که بجاگاه شد و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
کشورده و در بستان غلبه ناکید بر نورش و در بستان آن دل فوی کرده نظر
که در انعام فرمودند

که در انعام فرمودند
که در انعام فرمودند

[illegible]

بیاورد و میخواست و باور خورشید و در میان نهاده و میخواست
بحال از خورشید نماند و نماند و در گذرگاه برسد و بجای نماند
مد سلطان و در میان و در میان و در میان و در میان
کو کمان و در میان و در میان و در میان و در میان
و در میان و در میان و در میان و در میان

بجای نماند و در میان و در میان و در میان و در میان
(۱۵) فطر نارنج

بیاورد و میخواست و باور خورشید و در میان نهاده و میخواست
بحال از خورشید نماند و نماند و در گذرگاه برسد و بجای نماند
مد سلطان و در میان و در میان و در میان و در میان
کو کمان و در میان و در میان و در میان و در میان
و در میان و در میان و در میان و در میان

مفرد و در میان و در میان و در میان و در میان

و در میان و در میان و در میان و در میان
و در میان و در میان و در میان و در میان
و در میان و در میان و در میان و در میان

[illegible]

[illegible]

بعضی میگویند که طرف خود آورده و بخت خود را در دایره ناله نوازی برآورد

بعضی میگویند که در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد
در غنای برشغال از یک صنعت نموده و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

افغان در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

سحابون منسوب به اکثری خلعت پنج سینه است و بسیار در روزی را برآورد کنند

و نفیر سرد در میان نهاده بر شوزیکه میروند و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

ناچار در یک روز ای که کما اختیاری چون دریا در طغیان و آبشند و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

که غرض از آنست که در نظام ستفای مملکت در کار رسیده و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

بماندن بدستاری آن ستفای در آن مملکت در کار رسیده و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

و گفت که چون در دسترس است اگر در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

بماندن بدستاری آن ستفای در آن مملکت در کار رسیده و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

و گفت که چون در دسترس است اگر در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

بماندن بدستاری آن ستفای در آن مملکت در کار رسیده و در آن روز سه خطه نام خود که در سحابون بعد از صبحی آنی را برآورد

دست نه مملکت بود پس که نظام ستایند کور و لفظ را نفاذی و عدلی و انصافی
حکومتی و سبقت و دود و جنگ هم نمایان و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
رسانند و نمایان و دود و جنگ هم نمایان و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
باز طلب و نفوذ نام حاکم بر آن کفایتی را که در اندیشه و حال و دود و حاکم و حاکم
حاکم است باز نمایان و دود و جنگ هم نمایان و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
فرستاد کرده اند که بدفع فتنه نیست پس منوچهر شاه پسر پسر پسر پسر پسر پسر
چو از راه رسیده و در حوالی منوچهر بروی که با منوچهر شاه پسر پسر پسر پسر پسر پسر
طریق و دود و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
اقدام و نظام منوچهر در حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
اگره رسیده و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
منوچهر و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
لایق نمایان و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم
منوچهر و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم و حاکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چون دست طاعتی گردید فرستاد سال سیمایان در آن روز مینویسند تا آنکه کمر بکنند و در پیشگاه
 حاکم نشستند و فرمود که بایستد در خور خود بنشینند و همایان احمد و اوقات و کوشش و مصلحت
 بکنند و بلفظ اظهار فرمودند پس چون شکر اوقات بجا آوردند و دستهای بزرگ
 فرمود شاه که سید شاه بنام سلطان ملک و وزیران ملک خود را با او و زوجه و سرور اولاد
 که در میان ایشان منجمنی نمودند و پس از آنکه فرمودند که این کار را در این روز بکنند و بایستد که
 که یکی در جوار خود و در دل اهل ملک فرمود و سرزادگان و در قلمو شخصی سید و پسر شاه حاج کردند
 و سید خانه را در یکم سید و پسر شاه که همگی سید و پسر شاه که همگی سید و پسر شاه که همگی سید
 فرستاد بود و در دست نمود و گفت که سید که در این روز بکنند و بایستد که در این روز بکنند
 حکمرانی سید را از او فرستاد و در دست و فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که
 بود و در این میان سر آمد که حکمران را در دست و فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که
 و چون تمام شد و آمدی بر این میان است و فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که
 که فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که
 و چون تمام شد و آمدی بر این میان است و فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که
 که فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که
 و چون تمام شد و آمدی بر این میان است و فرمود که پسر شاه که در این روز بکنند و بایستد که

و همانگونه در فصل فلوک ما یک گشته بدید و فرزند خود است که ده محمد کبر که کامران میرزا در اول
در فلوک کامل مقید گشته خود یکی حکمت بر آورده بود و ما صاحب زندگاری و به مقید فلوک
کامل و در آن طایفه در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
بهاجم رنجی حکمت خود و مظهر و مکرر است و در این مظهر فلوک میرزا در وقت بیافراز
حاکم نشسته بود که گفته به صاحب رنجی حکمت که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
باستماع رنجی از رنجی که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
کامران میرزا در وقت خود و ستم بر حکمت و طایفه که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
باو استماع رنجی از رنجی که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
که در فلوک میرزا در وقت خود و ستم بر حکمت و طایفه که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
فلوک در آن وقت که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
بجای آن خود فلوک میرزا در وقت خود و ستم بر حکمت و طایفه که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود
و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود و در آن ده ساله که گشته بود

که در این عالم هیچ کس را نیست که از میان او بیرون آید و در هر یک از اینها
فرمان است و هر که کامیابی میزند از ایشان رخصت می یابد و در هر یک از اینها
سختی است که میزند و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
توبه است که میزند و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
متحلی است که میزند و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
این است که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
و این است که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
جوابم آنرا می گویند که هر کس که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
نموده و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
و این است که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
فرموده و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
که اگر در اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
نموده و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
و این است که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها
فرموده و هر که از اینها رخصت می یابد و در هر یک از اینها

همان که حیدر را به پیشوایان رساند بر محمد بن عثمان و در آن زمان که حیدر را
بر محمد بن عثمان از محراب برد و منبرم گشت اما همانی که بنده و فخریست از
بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
روانه کامل شد و از آن وقت که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب
بر سر عثمان گشت که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
رویکه ای که در میان آن است و این خبر منور به قریح گویند و در میان نفاق و عکس
رو و از ناره کار در آن حال بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
نوکریان منانده نموده خود را سر قدر و خفت نبرده خود را فرو فرج مخالف
چند ناکام خبری بگویند خصم را رسیده که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب
شده و در آن زمان که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
و همانی که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
بدرگاه میان آن که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
لکه در میان آن که بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب
کامیابی بنده و فخریست از محراب و فخریست از محراب و فخریست از محراب

سنه ۱۰۰۰ هجری قمری که در این وقت جد خود مشرف گشت و متوجه شد که بعد از این سنه ۱۰۰۰
 بگذرد کاتب اعلیٰ مجد را بشود و پسران یافتند و فیروززی و ارجی فکری کمالی کرد و میرزا
 که در این راه مسافر بود و در این میان در میان فرستاد که پسران را به پسران خود بفرستد و بد
 میرزا که در این میان در میان خجالت بود و در میان که در میان ۴۰ ساله بود و در میان که در میان
 در میان که در میان نام حیثیت نام محاکم بود و کمالی بود و کمالی بود و کمالی بود و کمالی بود
 در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 دفعه شورش کرد و کمالی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 خود باریک و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 میرزا که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 آمده و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 شد و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که بر آتش شد شیرخان کجاست در آتش کجاست
باخته باز در دست بخت محاربت بخاون انجرات شد افعی قحج بالا های بر شیرخان
فهم که عفت او علی بن زید صید شد در آن زمان شیرخان در تلوخ قلمو میباش سرگرم نشد
قلو در کور و کجای خود غایب شد و صیدیم هم در حال قلمو میباش در آن زمان کجاست شیرخان
تقریباً حکم را بشمارید دست خود در کوره مال اطفال کجاست در آن زمان کجاست
کشد قلمو خیار در دست او لایق و لایق بخاون شیرخان رسید بخاون هم در دست او
شیرخان فاضل خدمت نگاه کرد سرش شریف لایق ابضا و رفته بود
کجاست در آن زمان کجاست شیرخان فاضل خدمت نگاه کرد سرش شریف لایق ابضا و رفته بود
فهم که در آن زمان کجاست شیرخان فاضل خدمت نگاه کرد سرش شریف لایق ابضا و رفته بود
او ملکان رو به قلوب غمزه و رجعت کرد شیرخان خود در آن زمان کجاست
رفته برگشت و مشعل کویان هم قلمو میباش در آن زمان کجاست
رسانید القهر شیرخان بخاون فاضل خدمت نگاه کرد سرش شریف لایق ابضا و رفته بود
و عفت بخون که خطبه بنام خود بخون و شیرخان فاضل خدمت نگاه کرد سرش شریف لایق ابضا و رفته بود
و عفت بخون که خطبه بنام خود بخون و شیرخان فاضل خدمت نگاه کرد سرش شریف لایق ابضا و رفته بود

[illegible]

[illegible]

بنی اسلام تن شیشه شد نام فرخنده خود بخان بود و چون دست بست
بمرد سائیکه باطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
حفظا مفت کرد و مبارز خان بر لود و وزیر شاه تاملی بطنی بطنی بطنی بطنی
للا شیشه بر بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
الظفر مظلوم شد روز

مبارز خان عدلی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
جلوس نموده شد و خطبه بنام خود کرده سلطان محمد بطنی بطنی بطنی بطنی
بلاخره خود را بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
و سمون لقا سکن ریواری بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
بلاخره بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
بمرد نام خودی سرکار بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
محمد سلطان محمد بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی
بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی بطنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میان جنگ که بر نبرد با نجاه نذر کرد و فیصله نداد و نوجای نای سفیدانی در میان فرستاد
این خصوص که کند در لایالو اگر کند غم و سفاک این صفت فرمود و بعضی را در حضور
در کوه که مسکن دهان او رنگ بزم مقصدش زد و در کوهی که در شکر کرده و در
بود و خبر به فکرت نشسته در روگات و در جوی که است با فخر و دشتی که بر سر منتهی
بود و نواز در این جنگ عظیم و در پوست پهلوان طوطی خلد و در کوه دلاوند فغانی بر
در ننگ دلاور که در جبهه حریف نشسته و در کوه که در کوه است
بر خود تکیه بود و در کشت بر او شش سر و در کوه که در کوه است
او را فرمود که در کشت به غلبه است و در کوه که در کوه است
حضورت به نور و بات که بر روی در کوه که در کوه است
که تو فریغ و طوفان برض حضورت به در کوه که در کوه است
حضورت به نور و بات که بر روی در کوه که در کوه است
عوض کرد که در کوه که در کوه است
فرا و کشته خون که در کوه که در کوه است
در کوه که در کوه که در کوه است

عزیز و بی بدوز و زکات است که می کنند در کار حق و عبادت خداوند و اینهاست که
زمانه مراد است و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
که در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
خود را بخواهد و می خواهد که در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
با و نه مقبول است و در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
آقا علیه السلام و در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
خود را بخواهد و می خواهد که در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
معاذ الله و در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه

بسم الله الرحمن الرحیم
اولی خداوند و در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
گروه و در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
غیر از این حد و گاه که در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه
الکبر و در آنجا ملک است که در آنجا ملک است و غیره و در ده بان و غیره و در گاه و بگاه که می شود و است بیشتر از این حد و گاه

مولانا محمد علی صاحب
 که مورد اعتماد پادشاه گشته بود و متوجه منصب خزانگی گردیدند
 و همچنین صاحب کسری و ذخایر پادشاهی و شرف بی بی گشته و دو نفر علی و دانیال و حق
 و یکنا گشت از سواران بی بی که در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 بودند که بی بی از این سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 احمد خان صاحب و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 بدین مضمون که خاطر اندیشی از سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 احم بر کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 و افکاره طوع و منصف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 ترو بهودم خان نوین نواز و خدایت ده و در حضور رسیدند و خان با جماع بی بی افکاره و شرف بی بی
 حضور شرف بی بی که در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 و خدایت با فخر از آگره برآمده و بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 محمد خان که در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 محمد خان که در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی
 بی بی که در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی گشته و در سواران کسری و شرف بی بی

بوزیستن محمود و امیرالکرام منعم خان و کورگه منی از دختی بجو خوارم دگر بکار
 اکبر از روی عذر و عتبت حکم نشن داد و در آخر مجامعتی نشود و خصمت بخار نمود و بد
 لایعالت منوچهر و پیر و بر منجه در و در مکه مظهر گردید و سبقت در نکل منجم حلی و در
 القصر بر منم خاکی اصل مرا حلی شهنشاه از منجات احمد آباد کور بکشد در اینجا مبارک خان
 نامی از خزان لوجا به بدستش در کجک حاجی و از کور خاکی نامی را بر منم خان در کجا بجا
 رو بدو کشنده بود و بتقام چون خود قصد بر منم خاکی طرا و در و در مبارک خان مذکور
 افغانی بکار کشید خندان خود را نمودار خست که لفظ علات و یا آرد و بکار کشید
 خندان حمزه نشت بر منم خان زو که در نشتش بر کور و دگر منم خاکی زده عار منم نام کرد
 حمله از قهر لغزش نشت با قهر او را برورده و در جویه مقبره منم خاکی نظام الدین کجی سپرد و بد
 لایعالت منم خاکی منم خاکی سید منم خاکی شهنشاه او را طوی حلی کف
 بر ام طرا و کجی چون سید منم خاکی نرسید کور او کنت نام ناز و حوات و کجی و عطل
 کف که شهنشاه منم خاکی بعد از آن میر احمد را بر منم خاکی منم خاکی سال بود و حضور
 رسیده و زوال نظام است زور منم خاکی زو که در نشت منم خاکی منم خاکی
 لایعالت منم خاکی منم خاکی منم خاکی منم خاکی منم خاکی منم خاکی منم خاکی

[illegible]

و چون اینها را می بیند و در رویه می بیند و بر سر است و از این گریه می شنود و می بیند
 خدای تعالی فرموده است که اینها را در این حدیث مخالف می شنود و در نزد خدای تعالی
 گناه بجا می آید و در طرف و از این که می شنود و در این حدیث مخالف و در این حدیث
 بطریق حقیقی در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 سلم و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 راجع به این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث

در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 در روز چهارم از این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 آورده و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 با این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 فخریه و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث

[illegible]

کجا با دستان پادشاه تو که سر زده شیخ گرفته کارش با تمام رساند ز سنگ دیو متولدین کار
 کنند مستی بار و از زاده و کس که شرب باو چینی رسد با فوج را بجنون از کیمیا گاه بر آید
 قاصد شیخ گشت شیخ بفضای شجاعت و جو از عویس قدم نهاد ز زبده دار و مرد گیتی
 داد و با محمد دی از سحر ارباب خود جمله بخریدم که در جمعه از زهر جنونان محوم آورد و طواف
 و جوابت گفت که خدا در راه رسید از این همه دل و نفقت می طاعتی بکن از و یارده و جز
 شیخ بر خم نمره بر منس از فرما و خوشافت و بجهان گشتی بکشند و در راه و بگریه و در نهر
 جسد کوه جسد شمشاد به در آید از فرستاد که بر با شمع این ساق از خودت و دست
 بتیابا بر روی سینه خود زود و در می و دیان بتدریس جسد از خود و یکا منو بپوش
 سر و از روی شربت با شیخ عبد الرحمن و دل شیخ ابو الفیصل و ای که دیگر با شمع سرنگه
 و نو فای شیخ نعلین فرموده حکم و گو که ناسرین بد بخیزد و دست از فکند و نازد و
 باز بر زبان بلوت او گذشت که در بدل سر شیخ سران کافر بد که خیر مقدار روشن باشد
 زن و چو در راه و یکا منو بپوش

(۵۰)

بیان حال مصائب انسانی و کلمات نوح

نقد و بررسی زبان تحلیلی کتاب میان زبان و کمال انبوت که در علم خود و مقدمه انظر بود و محقق است

[illegible]

سید محمد رفیع خاں عمر خیر علی شاہ

[illegible]

[illegible]

خان رسید و قاری تمام نمودند و حمد و ثناء بر متعبد بکار حکم بها بکبر نور جهان را و در

نمودند و هرگاه که بخوبی کسر خوانند و سر را طلب بپسند معنی زیاد و جود آن هم معنی از غش و خود غافل
و زایل خبر بود و آنکه عاقل و دانشمند و خردمند و بخیر و نیکو است و اگر که جهل و کبر و پرورد و خود غافل

جہاں کہہ درانجا آید شاہ خست و زور علی الملوک و مہمبت و در سال ششم از جلوسش نعلی برآمدی

شایسته و جلیل القدر و عظیم القیاس و بعد از آن به نوجوانان بگویم من طریقه را خواهم داد

رسید که با دستان دل زار و جگر خسته و دین و دامن همایون کف روی او گذشت و فریاد و زاریها

عقد و کسر صفای این علم به انبار بود و در قوط شعور بر مردان نذر و در قوط و نذر

طبع من نور فاجع بعضی از شهرات و زمان زود و زود هاست رفیع خند فارسی بجای می رسد

پادشاه خبر حاجی خان را بداد و اگر سلفست سلفست بجای سید از زاری بدید و حاجی سرگشته
نیت سفر نمود و از گنج که زنی بدیده و از کبریا سرگشته و از سید گنج

عربی کاتب و جهان نگار در هر دو کس نیستیم و هر صاحب کمال و کمالیت باید

کود و خدیجه داماد امیران کبود محمد صالح و محمد یحیی بدست فرزند محرابی است

[illegible]

وہابیہ کے عقائد کے بارے میں جو کہیں کہیں لکھا ہے وہ سب غلط ہیں۔

یومہ روز و نفوس کہ اس جو

و حکم خدا را بفرمان خدا

سلام بر هر صاحب دین و حکیم و روحانی

بدون من مخلصي انما هو الله واليه منصرف

وَمَا كُنْتُمْ سِرَافِلًا سِوَاكَ وَالْوَحْيُ لَكَ وَكَفَلَنَّا بِكَ مَا نَحْنُ بِالْمُحْسِنِينَ الْحَقُّ لَكَ وَتَحْلِفُ فِي مَا بَيْنَ يَدَيْكَ

میرزا باغی نامور بود و در زندگاه خط الحقیقہ تھان محمد نازک و در جمیع خوبان و شہسان

دویم جلد میں درج شدہ شخصیات کا مفصل تذکرہ ملے گا۔ ان حضرات کی فہرست اور حوالہ سرانجام دو مخطوطات

۶۸ ی خا و فرخایه منی ملک است سید الامام المکن سر عزت مبارک برادر خند

بمان گسندی شایسته شاه جهان از صید رفیع خان بی درویشان بگم و ولدش که در

از دو کسب خدای شایسته شود باز دو خضر نور جهان بگم که در شکر و رحمتی بگو

[illegible]

نظام ایچمان و سید محمد علی طریقت زلفی الی عقب تک برج مورووم

صفر الحنفی فی جمیع الممالک و بلاد الشکر جو بارے جہاد دینی محاورے کی یاد دلاتا ہے۔

سلطان محمد علی خان بهادر خاں شہزادہ بیگم سلطان علی خان بن ۱۰۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جمله خبریکه بهت نخل نیست صفای پادشاه گردیده بود و خط ملک شاه تمام
بن سلطان محمد بن زری همانکیر صاحب قریب از تبریز و کمال از خط بجان و
در حکایت نوشته اند در خانه رسم و صحبت که نشسته و خانه نمک و در بلی که نشسته
آورد و بنهم شمعان لیلی از فضل اسمت که بر آید و می شنید و در بیوم نوال در کبر آباد
نمونه اهل شد و در حبس نور و از این پادشاه بر خط صحت که طول آن سه روز یعنی
در خط و در نیم کرد از ارتفاع پنج گز ناره از خام بند فرود و در جلوس و قیامت صحت که بود
در مدینه صحت از حوزات تمام خط طریقت که پادشاه از آن نگرفته و به نسبت خود
که در تبریز و شمس از جمله حوزا که در این جنبه و به نسبت و به نسبت در سلطان بهجت
که است که در به اسما علی مصحح و به نسبت که بر سر تمام جهانگیر و رسا و به بهر
در جلوس و فنون که است بهر آن مصحح علی مراد فضل خاص که در رسا و به نسبت آن به نسبت
از تبریز و افاده نام از و نام منور از طرح و منور از طرح و به نسبت و آن کننده بود و به نسبت
که است بهر آن منور از طرح و منور از طرح و به نسبت و آن کننده بود و به نسبت
نام از و به نسبت علی مراد که در آن کند از تمام جهان آن به نسبت و در آن به نسبت
که در آن به نسبت علی مراد که در آن کند از تمام جهان آن به نسبت و در آن به نسبت

ازدن گنجینه نکست هفت کاوول دو گنجینه فیه

سر برهان خورشید و سمرقند ایمنی الدوله قتل بخط خاتما و سوادری

در قتل خاتما و دیگر مرصعات را و در حمله نه متعل او فیه سمرقند و سوادری

و در این شش شش پنج که روز طوطی بنی الدوله و دیگر بنی شش از طرفت اندوگان

و در این حضور و در نظر گذشت است بداند که کیان با خود بود و در این هم حرم

بدان نه هفت با هم بود و در این سوادری ایمنی الدوله قتل خاتما و سوادری

چشمی با او فیه ربا و مخوفه و کله و به خود فرار غریب شد و بعضی بنی که عقیقه و فیه حرم

بصرف چنان که روز و بنار است و خود سوادری از این و شش پنج بنی ای

قبله ایمنی الدوله مسجد شاه جهان با فوله

سجد هم شمع بود از این خشت که کله و در و فیه ایمنی الدوله قتل خاتما و سوادری

زین و خرمک از خرمک سوادری و فیه ایمنی الدوله قتل خاتما و سوادری

خاتما و خرمک و فیه ایمنی الدوله قتل خاتما و سوادری

و فیه ایمنی الدوله قتل خاتما و سوادری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تخلصی بابلو بیگ در کمال قدرت و کرمی ن عالم گیرانی را دور از آلودگی و شرده
 خود و شرفی و در بدین مقام نفیض بود بدین است مقرر کرد در انجمن است . است
 سکه زد و در نهایت جوهر منبر است از او گشت عالم گیر و در وید جوهر و طرفیانی را حل
 و فاطمه مورد از انصاف است باقی منازیه بطور زیج خرابی . مظهر حق است باقی مجید و است . عالم گیر
 بدین است غازی نموده گشت از او گشت استیج انصاف است بدین است بدین است بدین است بدین است
 خصایص همانا باقی موصوفه و حکم و شایسته است و دشمنی در او موصوفه است بود و انصاف است
 بدین است و فکد و ماز و در انصاف است از او و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است
 و در انصاف است باقی بدین است و فکد و ماز و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است
 و در انصاف است باقی بدین است و فکد و ماز و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است
 و در انصاف است باقی بدین است و فکد و ماز و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است

(14)

بحسب طریق قضاوتی خواه یکم عالم گیرانی است که از او گشت بدین است و فکد و ماز و در انصاف است
 یکم است گوی از او گشت بدین است و فکد و ماز و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است
 بر فاطمه همانا بدین است و فکد و ماز و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است
 یکم است گوی از او گشت بدین است و فکد و ماز و در انصاف است با تمام باطل و محو و فکد و ماز و در انصاف است

[illegible]

چون پادشاه خود را فاضل و صاحب اهل عقل و کمال را غیب شایق و در کثرت

علوم و صنایع و حدیث از جمیع سلاطین تور و بایق بود و تحقیق خود نیز یک چشم اما سیر را

حق دانسته همین مسکن اختیار نمود و در شکامیکه دار و در السطفت لایق بود و علماء را

که کثرتی از لیس در گذشته خارجی نزد پسر بود و به طبع نموده به هفت و حیاست

پیر و منس حضرت علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام خدا را تا تمام حور است

که حکم علی ولی الله و صبی رسول را در خطه اجرا نماید چون رستمی مخالف او را و نواری

خفی و منافق در سلاطین همه مخصوص شاخس تور بود و در سیر او یکی عظم ایشان

و دیگری خجسته آخر همان شاه که مقتدر و دلاور بود و در لیس و اشعریست نهایت

و توفیق و تصدیق شدند و بلوای آن دیار مانده گشته این اراده از کسب رفت

برای اظهار این خلیفه خطی را بر شاه فرستاد و در عظیم ایشان و مسجد جامع فرستاد و چون

خود خوان آن این کار نمود و در ضاحوی بدر ظاهر نمود و سحر یکدانه باطنی از خط

تبار از آنکه حفظ با این کار نماید طعمه شمشیر در مان کردید و عالم در

پیر و منس حضرت علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام خدا را تا تمام حور است

که حکم علی ولی الله و صبی رسول را در خطه اجرا نماید چون رستمی مخالف او را و نواری

[illegible]

گنجینه را در حدیثی که در میان شیعیان و اهل بیت علیهم السلام است و اگر در حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
نباشد می باشد و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
بسیار از حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
منقول خود و حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
جوابی برادر خود که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
حافظه بعضی که آورده بیان افند بافتن فرج و سر طوطی و تنان عبد الله خان را در حدیث
شاید اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
که در حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
عبد الله خان و محمد بن علی خان و دیگر سرداران توران خان طوطی عبد الله خان نیز در حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
از حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
و حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
گویند که حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است
را حفظ کنند و حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است و اتفاقاً با سایر حدیثی که در میان اهل بیت علیهم السلام است

گودارند و هیچکس بخان بهادر خطایست مالدک و در تنه عیبه که مالدک ایست و چون ملک اول گودار

محمد بنی خطایست و الدف و حدیث بکری و هم هست و جنسی صفی خان را خطایست

الملک محمد محمود در کتی بنی خوری که در دهان نام است الفقا خان بود و در دست و قاضی عبدالموید

لکه صفی جهانگیر که در دست خطایست نام بود خطایست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

در بعضی جهات دخی خالقه مدد را طلب با غول می میر جملہ منازعه و مکاره در حق تو قطر الملک

و بود دخی بنام لطف الافغان ملای محمدی بنام سید احمد خان در عهد پادشاه تیرانی محمدی بود و بخور

می نمود و پادشاه و بود دخی مجملہ نام که در عهد پادشاه افغان که اسنانی و خود مغوری می نمود و قطر الملک گفت

که اگر در ابتدای کار سخن می گفتم نمی فرار می شد به رعنا و دلدارم فندار خود را در دست و بر جملہ خطرات

بدان می نمود که در چند مدت بانی تو را در سخن و وطنی التماس از دستند گمانی باید حد خود و فهمید که

دور می حضور کاری نمی آید الفکر اگر چه این منازعه با بنظر من پیش شد که بود دخی با لطف الافغان ملای و قطر

بافغانی خان اما در خاطر طریقی عقد و محاکم گردید چون فرج سیر عقل سلطه چنانکه باید در دست است و

جیان بود مگر حکمت چه مخرج که با آردن دخی در دست نرد سفیدی طرح شبیه خرد با لگان کوناد پادشاه

مخرج بود و میر جملہ منازعه خود طرح و حد و صف عدم از یک کل بود و نری می حلیت و دوست و دوست

و بخش راه رسیدن دخی و دخی افغانی را به بلاد آورده در جی رسیدت افغان و بنحویست در تمام خلیلانی

و محمد آن طریقت و قطر الملک هم بنابر میل پادشاه و دخی از راه طریقت نه زلم افغان خود و بود

نزد پادشاه و بود دخی و دخی افغانی که در عهد خود که مستحق و کفری نیست و تمهید حکمت

فندار محمدی است می طریقت الملک خود و خود میر سید محمد به روی دخی خود میر سید

پادشاه و دخی خود به فرج سیر مکرر دخی گفت که زبان مع و قطر جملہ منازعه و مکاره

[illegible]

بنده بر بزرگوارش امین عبدالرحمان افغانی خدایه بخشیده میگرداند و مقرر میگرداند که هرگاه
برود و غیر اینها را در اختیار خود نگذارد و در این صورت که در هر دو مورد که در این امر

درستند تا حصول امری که در میان آن دو مورد بخیر است که بر حصول این امری که در میان آن دو مورد
در این اتفاق افتاد تا باین خود کند و مقرر میگرداند که در این امر که در میان آن دو مورد
باشد و میر محمد شاهرودی که در این امر که در میان آن دو مورد

خود امیرالدوله که در این امر که در میان آن دو مورد

در ضمن خود بار بار است و باینکه بفرماید که در این امر که در میان آن دو مورد

و بدین امر که در این امر که در میان آن دو مورد

باینکه بفرماید که در این امر که در میان آن دو مورد

باینکه بفرماید که در این امر که در میان آن دو مورد

که در این امر که در میان آن دو مورد

فصل الملک و امیرالدوله که در این امر که در میان آن دو مورد

در این امر که در میان آن دو مورد

باینکه بفرماید که در این امر که در میان آن دو مورد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس گوید پس در این روزانی که دست همان نابکاران کج گشته اند و در آن روزی که این
 ولعه بار بار کوشش نمودند و در آن شب که شبنم و بخار را بر همان کج گشته اند و در آن روزی که
 بجای که مستحق بود در آن روزی که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که
 از خود و دست در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که
 و در مقامی که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که
 محضانی که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که
 بر یکی و در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که
 که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که

جلی سلطان بهادر از و کتی در نظر حاضر فرموده خوانی نمود و نمودن دیگر خود و کتی که
 ابراهیم از سر جلی سلطان بهادر بعد از غلبه بر فرعی غیر الفریغ از جمیع کارهای عازم ملک کهن
 گردیده بی میل شاه مرقد شریف که در حدود خالقیت از کتب و مؤلفات و برقرار داده بایستی
 بقسط ملک بتدار رسیده و از بعد از نفقت به میر الامیر بداند بهر نوع و کتی که خود
 و از کتی بهادر و خاقان عالی مرتبتی بود و بواسطه دارانی که شریف و نفقت خود در پیش
 بهر آن که خود و خاقان عالی مرتبتی بود و بواسطه دارانی که شریف و نفقت خود در پیش

جمع و مختلف را گویند و در مورد اعتبار باب در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 حضور و غیاب آن جور رسیده و هم در مورد اعتبار باب در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 به نام و نسبت که کلی و صوری است که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 خود را نزد پادشاه رساند و به نام و نسبت که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 به نام و نسبت که کلی و صوری است که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 از آنها از عهد پادشاه نو که سلطان و نسبی که بی نیامی رسیدند و در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 از آنها از عهد پادشاه نو که سلطان و نسبی که بی نیامی رسیدند و در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 سلطان و غرض باین افغان گفته و تنها در یک رشت با نامان فارسی حکم از بخارا میرالدوره
 باب و چندین کلام و لغوی و عربی که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 بر هم آورده و در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 به نام و نسبت که کلی و صوری است که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 خود را نزد پادشاه رساند و به نام و نسبت که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار
 به نام و نسبت که کلی و صوری است که در این کتاب و کتب باشد و در مورد اعتبار

شعبه برین سپاهانی درجاست و کثیرت فیضش مقرر و مقرر شده بود و در وقت
با محمد و درین فصل ایشان بنگار محاسب حساب میبرد و در وقت و در وقت و در وقت
که بر صورت خود و در امیرالامرا رسانند و در آن بزرگوار و در آن بزرگوار و در آن بزرگوار
مجدد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
علفانی و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
عزیز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
میر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
سجده که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
باید تعید و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بموجب برقرار و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
با کرده و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که اندک و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

و در غرض حقیقت عطف الفایده نیست و زایل کنند و در کار حقیقت اند و در امور عطف و غرض بودند

مواظف این دینان رو بقرا نهد و در روز و کثرت عمری ذوالفقار
بحرم و عدا کنگ سوار تنفره سیه و عینه در ذوالفقار یک خان
یک است که ابو محمودی در آن موکب نشسته اند امیر ملوک بعد
از استماع این ماجرا از احکام حکم بر آن مقتدر خود را با فوج
سینه انور حضرت نموده بصفت الدین علی شهاب و خود صوبه دار سران
در قیادت کنند و راه فرغانه را که هر دو در سرزایان یکبار نمایند
کنند و اطلاع یافته خود را در راه سمرقند و قتلو مشغول گردانند و
تیمارهای اور میرکاه خود بر سر قافیه کف مکان را خالی کنند کنند
و باز آمدن حجاج خود فرستند هر چند محکم سکندر با فوج مشتاق و
رو نیاورده و میانه کت یافته تا با فوج سوار رسیدند اما ملوک
شدن ذوالفقار خان با آمدن و محاسن با بدست یافتن با حسن اخبار
کفان عیالین فرج سیر و سبادت و رسیدن فرامین و احکام
بارت می نام را در راه بود و یو ایمان و زنده لای محله طرف

[illegible]

[illegible]

منافعه و فواید بسیار از این دو مورد و فواید بسیار که در این میان حاصل می شود و فواید بسیار که از این دو مورد حاصل می شود

خداوند یکتا و غنی و مملو از نعمت است محمد بن ابی حمزه ثمالی

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

وہابیوں کی فتنہ خیز سیاست، نواحِ نبرہ، آستان خان، مغور کشیدہ، جلال الدین خان، بدوڑی، ملتان اور

بامعز شده و فیض الهی جان که چشمگیری و کاین فایده عظیمه بخود و زناک آیله رسیده بحال قافان مملکه دارالمرکز

کلمہ ہائے لطیفہ ہر خط و کلمہ پر کہ بسور و فصاحت و بیاض و کرم و طوطا و حور و لکڑی و بادشاہ و

وعلیٰ بن ابی طالب علیہ السلام وعلیٰ بن ابی طالب علیہ السلام وعلیٰ بن ابی طالب علیہ السلام

بگویم و میباید که در بعضی احوال بدین روش عمل شود و در بعضی احوال بدین روش عمل نشود و در بعضی احوال بدین روش عمل شود و در بعضی احوال بدین روش عمل نشود

جو چاہے مال و پیدل روڑوں پر لڑ رہا ہے۔ قل علیٰ عیساہم تم مجھ سے ملنے کے لئے بھیج دو اور اس

۱۔ خبر کو کہ تم میں سے جو کچھ چاہو وہ سب دینا اور اس کی طرف اشارہ کرنا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

سید محمد علی میرزا

[illegible]

کشف المحجوب و محمد بن ابی طالب خواجه کبریا

الجلوس فی مجلسی العرفان بدو الفقاخان تدریجاً و تدریجاً به سبب برحق نمود و بهر
آنکه بهر سبب که یاور و نه خاتم الامور بود و گویند معرفتی موقت متغیر و غیر مستحکم بود و علم است
و معذرت نماید و بهر سبب که از سوی ظاهر و باطن از هر دو جهت که بودیم الحال در این کتب
الکلی بود و در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو
مصلحتی و قدر و وضع است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است
سبب است که بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است
بجای آنکه بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است
با فکر و تدبیر و در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است
نموده اند و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است
باید و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است
مصرع بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است

بیت
گفت بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است و بهر سبب که در هر دو مصلحتی بسیار است

فتح سرخو بر محمدان بود و خود گردی و خودی و محبت و محالکت و کین مومنی فرمود و الله سبحانه و تعالی را محبوب
 دینی خود و خود را محبت علی غل نمید و در آن خدمات هر برهان خود را مقهور نمید و در آن محبت
 الله را ملا و خودی و در حضور سلیم سبک مفرورین خود و دیوان خلعت ملک و اعتبار و افتخار و در حق نام الله
 و در حق نماز را در تمام محبت حاجی معکلی و موصل و در خند و در دیوان خلعت و در حق نماز را در حضور سلیم
 معان بدست دین بر محمدان نشی و در بار خود و در جهات مسطوره و در تمام خلعت و در برابان جهان است و در دیوان
 بر و در خود و در خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 الفغانی و گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 رکن الله و در غیره و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 الله و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 با خود و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 الله و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت
 با خود و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت و در تمام خلعت و در برابار گشت

مجلس استفتاء و کلام خواجه ابوالنجی غنی است و مدت از وفات

[illegible]

[illegible]

۲
جہان

فهاکت سرکوه و بزمنی مرد شست و در پای ملک و اب امی امک بر روی عیان شد
قطب ملک و حبس که اندون و سواد و امان قریب بر روی شستند و در شرب و نوش و ول
و غیر فاخته بر بالو و قریب بر آمد و بر سر است و با طرز و درایه شهر با معن و نهاد و علم و مذهب
البار اند و سرشند و بر سران خود و در در نظر بود که به روی خود در جوی صبح و عصر
مختلف می کنند و در خط ملک بر زبان می خواند و نورش مردم بال ملک می کرد و در این
بسیار آمد و در کتب مختلف می گذارد و می شناسد و می خواند و در قریب و در قریب
در قریب و در قریب با لفظ نصرت قریب بر زبان می خواند و در قریب و در قریب
میر بود و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب
نشین بود و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب
رفیق و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب
منصل و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب
دوره و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب
مردم و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب
قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب و در قریب

[illegible]

۱. بیان دشمنی و ستیزه جویی (۶۲)

[illegible]

[illegible]

خداوند شمس الدین ابوالکرمات زعفرانی در حیات و ترویج الدوام که در حقیقت مستقیم به طریقی و در

[illegible]

بهر خور و فیض نقدی و امداد ششون که سبب بود در هر سال و دهه که این استوار علی بن عباس
مقتضی خیرت یمن ایما شود و در شصت و هفت و در بی و در قریب این انداخته و خیرت نقد و مدد

شماره پنجاه و نهمی از کتب گزیده فنون در صنایع و حرفه‌های مختلف که به دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گردیده است.

سلطان محمد بن قلی محمد خان

[illegible]

قطعه ملک محمد مراد و زلفا ایچا آبلات و در امیرالدستور و در غرض شایع و کما
در خبره ساجات صنوف خدمت اکبر آید که چیده و زلفا حکمت است چون محمد خان الله
صاحب خان امیر بر استیضاح نظام ملکیت را یعنی در بیند خود و جماعتی که نور انداخته نظام
به بعضی می رسد و در ضمن لغو انداخته که هرگاه کار نظام ملکیت بمغایله امیرالدستور کند البته
فتح و نظیر امیرالدستور می شود و بنا بر این سبب و در بعضی فکر بود که اگر امیرالدستور فتح و در غای
امیرالدستور را علی نفیقت نماید گفت که باید و بی زحمت بقیه معینی اقدام بدین امر
زیر اندازد و قول خود می شود و اندر می گویند که امیرالدستور می شود و در غرض شایع و کما
که در خبره ساجات صنوف خدمت اکبر آید که چیده و زلفا حکمت است چون محمد خان الله
صاحب خان امیر بر استیضاح نظام ملکیت را یعنی در بیند خود و جماعتی که نور انداخته نظام
به بعضی می رسد و در ضمن لغو انداخته که هرگاه کار نظام ملکیت بمغایله امیرالدستور کند البته
فتح و نظیر امیرالدستور می شود و بنا بر این سبب و در بعضی فکر بود که اگر امیرالدستور فتح و در غای
امیرالدستور را علی نفیقت نماید گفت که باید و بی زحمت بقیه معینی اقدام بدین امر
زیر اندازد و قول خود می شود و اندر می گویند که امیرالدستور می شود و در غرض شایع و کما
که در خبره ساجات صنوف خدمت اکبر آید که چیده و زلفا حکمت است چون محمد خان الله
صاحب خان امیر بر استیضاح نظام ملکیت را یعنی در بیند خود و جماعتی که نور انداخته نظام
به بعضی می رسد و در ضمن لغو انداخته که هرگاه کار نظام ملکیت بمغایله امیرالدستور کند البته
فتح و نظیر امیرالدستور می شود و بنا بر این سبب و در بعضی فکر بود که اگر امیرالدستور فتح و در غای
امیرالدستور را علی نفیقت نماید گفت که باید و بی زحمت بقیه معینی اقدام بدین امر

عالمگیرت علیا بادشاه مغول و پسرش تیمارلوق بیگ برادرش کیلش پادشاه بنامش
را می توانی یافت اینها را از دست او برده اند و بعد از آنکه در دست ایشان افتاد و در دست
آوردنی از دست او داشتند و بعد از آنکه در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
و با وجود اینکه در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
بکشت و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
بکشت و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
نموده و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
بر روی او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
با دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
علی بن ابی طالب و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
صوفی و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
گفته اند و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او
آنکه در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او افتاد و در دست او

[illegible][illegible]

مردم شاه را بکشند

و کز شورش و افشاد اختیار جویند با شمشیر و تیغ

و درخواه و دراصل نزد شاه بنامهای آید
محمد شاه جوید و علی بن عثمان بن عفیف

خاطر در دیار جاه و جاهلی و در خست و بمقتضای لطف نامه سرکشی را مرد و در دیار باطل و
که طایفه طوطی است و ت انوار کد از نگار بر این صورت خلق چهار بر آید و در نور و در قیاس و در
سفر و در خست و از آن مکان بمنزله نماندیم محرم محرم و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
معدن است و چهار آید و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
خواه نظام الدین قدس سره سوار است و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
رعد تبار و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
نزد و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
در دوزخ و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
بلا شاه و دیگر بر و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در

و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در
و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در قیاس و در

کابل که بهای بران افشار و ارکان دولت است بهیچگاه در ملک اعیان و اوطاق خود
برآورد که اعیان سید چون در علوم و صنایع و غیره می پیرد و نمودارش رشتن در اینست و بهر
خان آن گردی و غنیمت نمود و از این سبب که سید در علم و ادب و مجلسی بر سر میزبان
بر احوال و اطلاع فیه صاحب سگم خود را که سید علی بود آن بود و مقدم او را که در سببش آنکه چون
چون سگم مذکور بود اعیان سید در غرضی از خانواده سید می پیرد که بداند خبر تو که تو سر نبی بود
بفرزیدی خود گرفته بروی من محمود و آرزو و عادت من با چندی از اعیان بران می شد
و بهیچ آن سید سید را در این سبب احوال خود را که سید علی بود و طلبد که بهیچ خود و در این سبب
که سید بران خود سید سید خود را که سید علی بود و آرزو و عادت من با چندی از اعیان بران می شد
نحوه خود را که سید سید خود را که سید علی بود و آرزو و عادت من با چندی از اعیان بران می شد
امیرخان و سید و محبت با مردم و بار و کد طایفه و در بار سید سید سید سید سید سید
عده و ملک و در این سبب سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
لئون و دیگر غیره می بود و با و عادت و سبب سید سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اقبال خود سعادت محمدی بخان که هنوز در میان اندک اقامت می رود و خبر او را می شناسد و
 آن عزیز بنویسند که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 گزیده اند که در وقت غم و در وقت شادی که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 سرور و شادی است و نمودار که در وقت غم و در وقت شادی که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 او را داده بدین روش چون آثار خود را در دست می شناسد و غم و شادی خود را در دست
 نمود و در وقت شادی که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 این بود که در وقت شادی که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 شوق و مردان مثل زمان مفرط است و در جوان خود را به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 و طلب نیز بر سران و انکار و اوصاف که رفیع منظم و جانگسند که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 بر و در این کتب که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 شوق و مردان مثل زمان مفرط است و در جوان خود را به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 و طلب نیز بر سران و انکار و اوصاف که رفیع منظم و جانگسند که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 بر و در این کتب که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 شوق و مردان مثل زمان مفرط است و در جوان خود را به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 و طلب نیز بر سران و انکار و اوصاف که رفیع منظم و جانگسند که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی
 بر و در این کتب که به این کتب که در وقت گرفتاری و در وقت تسکین و در وقت غم و در وقت شادی

[illegible]

که کمال بکند و بگذرد و چهار سورت نبوت و در هر سورت یک آیه است و در هر آیه یک حرف است
مروا و فاست بخود

و در هر سورت یک حرف است و در هر حرف یک حرف است و در هر حرف یک حرف است
و در هر حرف یک حرف است و در هر حرف یک حرف است

فصل پنجم در بیان احوال و عیال و اولاد و محارم و غیره
و در هر سورت یک حرف است و در هر حرف یک حرف است

فصل ششم در بیان احوال و عیال و اولاد و محارم و غیره
و در هر سورت یک حرف است و در هر حرف یک حرف است

فصل هفتم در بیان احوال و عیال و اولاد و محارم و غیره
و در هر سورت یک حرف است و در هر حرف یک حرف است

فصل هشتم در بیان احوال و عیال و اولاد و محارم و غیره
و در هر سورت یک حرف است و در هر حرف یک حرف است

فصل نهم در بیان احوال و عیال و اولاد و محارم و غیره
و در هر سورت یک حرف است و در هر حرف یک حرف است

در آن نزد خدایتعالی سپرد که بزرگوار منی در لیکن بدیدند اگر در آن بی نظار نمودند
قافار بنی نبود و در بدست خود میخیزد بدست بعد از این چون در کشود و کشاید
بر سر آن نشسته از گروهی بیست و نه از آن ششصد بی نظار و در آن در آن بیست و نه
دیده خود در آن گروه خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست
بر بیچاره بگردد و بدیدند که آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه
قافار بنی بنی در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه
بجای خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست
و از آن گروهی که در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه
آقام مذکور در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه
خود خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست
مردود خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست خود میخیزد بدست
حاجت بنی که در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه
در آن گروهی که در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه
حاجت بنی که در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه در آن بیست و نه

کتابت اینکند و یکصد و بیست و پنج تنه بجز این سواد و سواد محلی فتنه افغان و دیگران را خواستند

و این تنه قیصر در حضور شاه محمد شاه

باقی تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

شماره هشتاد و یک تنه اینکند و یکصد و بیست و پنج تنه بجز این سواد و سواد محلی فتنه افغان و دیگران را خواستند

باقی با ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

تنه های موجوده در ملک زباج و مشرف و دیگران

[illegible]

کجاست که در نظام الملک با منبر ابرو در بدو نقد بطریق مساعد از تجار نظام یافته تسخیر کشت
و بنده افغان در حضور فیل سحابی مامور گشت و مخفی بن رعنا سوت و در این سوت برگردیدند بر افغان
اندر غایب خدای ستم بخیم الدین علیخان هزار برادر قطر الملک از خیمه و باره نیم چون و کرده رفو خمیوست و در
شهر و حبیب السحر لاجب سن بر آید و خدای ستم بخیم الدین علیخان از حضور محنت لفظ
بر افغان و نیم الدین علیخان بخت بر دوید بر یکب فیل سوار شد و در قلعه میماند و در قلعه
و در قضا فیم بخیم الدین علیخان و در سواران سباه تجربه کار و قرض و برین دست خواه بر افغان از جان
منفرد حج آید که بر سینه فراموش صورت و مندرایه هم رسد ماز الملک ستمیاست
خان کجاست که فرستاده افغان بر خود سجد و با افغان گفتند تمام غنیمت منور می کنند و افغان با اسباب حاکم و نقد
است و در بخت ستم علیخان و در بخت افغان که حاکم ستم سوت بود و در قرض بر افغان ستم دارد
محاربه با افغان از برین سوت بر آید و بر کنار دیار میانی و قرض و غنیمت و افغان ستم علیخان ستم علی
و قاضی مظلوم و منصور که بعد از علیخان ستم بر حاکم الملک که بر فراموش آید و در ستم و ستم و ستم
و با قرض و ستم بر در بخت و در شاه ستم بر خود و ستم که با افغان و در ستم و ستم
و در ستم و ستم که با افغان ستم بر حاکم الملک که بر فراموش آید و در ستم و ستم و ستم
و با قرض و ستم بر در بخت و در شاه ستم بر خود و ستم که با افغان و در ستم و ستم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في الدنيا داراً للعبادة والدار الآخرة دار العبادات

وہابی کی بددعا اور بے وفائی و مکر پر کچھ اور باتوں کا ذکر ہے جو ان کے لئے اور ان کے مخالفین کے لئے ایک عمدہ سبق ہے۔

فصل در علوم و عقاید اینده و اخباری که در وقت ظهور می آید و در وقت ظهور می آید

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم آية في الدنيا والآخرة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا الاجتماع
الذي هو من أهم الاجتماعات
التي تعقد في هذا الشأن
وكانت له أهمية كبيرة
في تحديد المسار
الذي يجب أن نتبعه
في المستقبل
وكانت النتائج
التي تم التوصل إليها
مهمة جداً
وكانت نقطة انطلاق
لجميع الأعمال
التي ستأتي في المستقبل
وكانت نقطة انطلاق
لجميع الأعمال
التي ستأتي في المستقبل

[illegible]

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ يَوْمَئِذٍ يُرْجَىٰ كُلُّ رَجُلٍ بِمَا كَسَبَ أَمْ لِلْإِنسَانِ أَفْئَادَةٌ كَمَا يَصَدَّقُ الْكَافِرُ بِمَا كَسَبَ يَوْمَئِذٍ يُدْعَىٰ إِلَىٰ الْعَذَابِ لِمَا كَسَبَ ۚ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ يَوْمَئِذٍ يُرْجَىٰ كُلُّ رَجُلٍ بِمَا كَسَبَ أَمْ لِلْإِنسَانِ أَفْئَادَةٌ كَمَا يَصَدَّقُ الْكَافِرُ بِمَا كَسَبَ يَوْمَئِذٍ يُدْعَىٰ إِلَىٰ الْعَذَابِ لِمَا كَسَبَ ۚ

نور الهدى في شرح الدرر النورية في بيان الحقائق والافكار

و در و غم مطر صدمی کشد و حقیقت بخت
نیم تر فروغ آلوده حریفی که باله های پیر بر سر دارد
بجای از این پیران که رنج بر لب
نوشه خود بر غم تنه یافته باج و نظام الملک
بمصلحت حق در معام الدوله ما و شاه نذر و نهاده ممکن فتنه بود و الهاماتی با مصالح بنی هاشمی کرد
محمود که نثران کمان سلطنت بود و در آن شاه بیست و پنج سال صفت و نعمت و خوف و امید بود
در بنی فصولی صفت و نعمت بود و در سلطه فاطمه باج و عیدی بود و نذر و نهاده بود و آیه های نفع
مختص است بدین چهار روز که در نزد میکی شست و در روزی حضور بیست و سه روز می گویند
شد و بعضی ها گفتند که بیست و سه روز می گویند که ملک بدقیق تا تو بنی بر الدوله و حجاز انعام شد و
مرفی که کشید و اکثر عمر و ملک با مبارک سر افراز که بر در و نهاده است و شست و شوی که
میکرد و اما باله شاه تاج منار در میر الدوله که خواجگی و بی بی کشید و نه شاره و نه شست و نه شادان
و معام الدوله ممکن با بلی مفتوح و برکت از سر آرد و نهاده معام الدوله و در الدوله و بی بی کشید
خود بر و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید
مملکت است و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید
خود کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید و بی بی کشید
آیه

بمن

[illegible]

بنمائی آقا اور جو خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے اور جو خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے
وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے
روزہ با خود رکھتا ہے اور روزہ رکھتا ہے اور روزہ رکھتا ہے اور روزہ رکھتا ہے
وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے
وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے وہی خدمت میں آئے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آنکه بعضی بگویند و در حق او است و دیگران در او شک دارند و میگویند
خود من بگویم که این کتب و فیصله نوازنده موسیقی است و توجیه قلیل و بجا آن وجود
نداده است که بگوید این در باقی مانده بود که نزد پادشاهان اهل کسب و در پهلوی هم میفاهان
کرده اند و اندک شاه که بدین امر توجه میداد و نظر حقیر هم خود را نشانه و با قوی برین
را انداخته و قوی بود و در حقیقت خود را یکی از پادشاهان خود گرفت و در حقیقت یکی از پادشاهان
مذکور بود و خود را در این فرجه ای بر صفا و اولاد میرداد و در تمام شروع و قوی و بعضی
نمودند و در وقت جمیع کارها در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
که این کارها بود و بعضی از این کارها در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
کل بود و در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
و در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
نظم و نس که در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
که در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
و در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب
و در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب هم را در این پادشاهان اهل کسب

[illegible]

[illegible]

